

Stylistics of Saduq in the Book *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma*¹

Seyed Hassan Siadati 

Graduate of Level Four in Explanatory Imamate from the Specialized Center for Imam Studies and
a Full Member of the Scientific Association of Imamate in Islamic Seminary, Qom, Iran.
Seied33@gmail.com



Abstract

Accessing the thought of the author of a work can be achieved through various methods, one of which is recognizing the author's style. Stylistics is the method of using language in a specific context by a specific person for a particular purpose. Applying this method to examine works in the field of Mahdism provides new insights for researchers in this field. Shaykh Saduq should be considered one of the prominent writers of the occultation era in the 4th century AH, who introduced a new approach to discussing Mahdism in his book *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'mah*. Stylistic analysis of Shaykh Saduq's *Kamal al-Din* involves understanding the lexical and semantic domains, text structure, the foundational issues of the text, and the methodology. This paper aims to identify his style by describing and analyzing the data in the book *Kamal al-Din*. Unlike scholars before him, such as Saffar and Kulayni, Shaykh Saduq frequently uses the term "Khalifah" (Caliph) as a key word. Investigation into his style shows that he considers "Khalifah" as representing the true essence of Imamate, and believes that the stability of the universe depends on the existence of a Caliph. He also views the recognition of this term as a

1. Siadati, S. H. (2025). Stylistics of Saduq in the book *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma*. *Mahdavi Society*, 5(10), 91-116. <https://doi.org/10.22081/JM.2025.71016.1105>

* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). ***Type of article:** Research Article

▣ **Received:** 2025/02/05 • **Revised:** 2025/03/08 • **Accepted:** 2025/03/11 • **Published online:** 2025/05/07

suitable entry point to address the issues of occultation. The term "Ghaybah" (occultation) in the book is consistently used in the meaning of being hidden, in contrast to "non-existence." Moreover, in issues related to Mahdism, he draws comparisons between Imam Mahdi and past Prophets, and the chapter of narrations in *Kamal al-Din* is consistent with the theological theories of the work.

Keywords

Stylistics, Shaykh Saduq, *Kamal al-Din*, Lexical Layer, Ideological Layer.

سبک‌شناسی صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة*

سیدحسین سیادت^۱ 



۱. دانش آموخته سطح چهار امامت تبیینی مرکز تخصصی امام‌شناسی و عضو پیوسته انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.
 Seied33@gmail.com

چکیده

راهیابی به اندیشه نگارنده یک اثر، از راه‌های گوناگونی چون شناخت سبک نویسنده ممکن می‌شود. سبک‌شناسی شیوة کاربرد زبان در یک بافت معین به وسیله شخص معین و برای هدفی مشخص است و کاربست این روش در بررسی آثار پیشینی در عرصه مهدویت، داده‌های نوینی در اختیار پژوهشگران این حوزه قرار می‌دهد. شیخ صدوق را باید یکی از غیبت‌نویسان سرآمد در سده چهارم قمری دانست که با کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة، روشی نوین در طرح مباحث مهدویت در انداخته است. سبک‌شناسی شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین با آگاهی از حوزه مباحث واژگانی و معنایی، ساختار متن، مباحث مرتبط با بن‌مایه متن و روش‌شناسی بدست می‌آید. مقاله حاضر با توصیف و تحلیل داده‌های کتاب کمال‌الدین شیخ صدوق در صدد شناخت سبک وی برآمده است. شیخ برخلاف دانشیان پیش از خود چون صفار و کلینی، «خلیفه» را به‌عنوان واژگان کلیدی و به تکرار زیاد بکار می‌برد. کندوکاو در سبک صدوق نشان از آن دارد که ایشان در نظریه‌های کلامی خویش، «خلیفه» را نمایان‌گر ماهیت اصلی امامت می‌داند و پایداری نظام هستی را در گرو وجود خلیفه می‌داند؛ همچنین

* **استناد به این مقاله:** سیادت، سیدحسین. (۱۴۰۳). سبک‌شناسی صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة. جامعه مهدوی، ۵ (۱۰)، صص ۹۱-۱۱۶.

<https://Doi.org/10.22081/JM.2025.71016.1105>

□ نوع مقاله: علمی - ترویجی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۷ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷

بازشناسی این واژه را مدخل مناسبی برای پیوند با مسائل غیبت می‌یابد. واژه «غیبت» نیز در سراسر کتاب در معنای پنهان بودن و در برابر «عدم» دنبال می‌شود. افزون بر آن در مسائل مرتبط با مهدویت از همانندیابی امام مهدی علیه السلام با انبیای گذشته بهره می‌برد و بخش روایات کمال الدین با تئوری‌های کلامی اثر، سازگار است.

کلیدواژه‌ها

سبک‌شناسی، شیخ صدوق، کمال الدین، لایه واژگانی، لایه ایدئولوژیک.

مقدمه

اندیشه مهدویت به عنوان یکی از آموزه های بنیادین امامیه، از عصر نبوی در میان مسلمانان مطرح شد و گفتگو در این زمینه بویژه در دوره غیبت صغری و پس از آن در سرآغاز غیبت کبری شدت گرفت. ناپیدایی امام مهدی (عج) در میان امت اسلامی، آنان را با چالش های معرفتی و اعتقادی روبرو کرد. حضور فرقه های گوناگون از امامیه و اهل سنت در بدنه جامعه و طرح شبهات از سوی ایشان نیز نقش پراثری در ناستواری باورهای شیعیان داشت. نعمانی (م ۳۶۰ ق) در طلیعه نگاشته اش، احوال پیروان مذهب شیعه را در روزگار خویش به تصویر درمی آورد که فتنه های عصر غیبت، آنها را به حیرت کشانده است (نعمانی، ۱۳۹۷، صص ۲۱-۲۳). پس از وی شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) نیز از شیعیان نیشابور سخن می گوید که غیبت امام زمان (عج) در آنان تردید ایجاد کرده و شبهات در اندیشه شان رخنه کرده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲). این دو گزارش به روشنی باور مهدوی جامعه شیعی آن دوره را ترسیم می کند.

چنین شرایطی، اندیشوران امامیه را بر آن داشت تا در راه نجات پیروان اهل بیت (ع) چاره بیندیشند و نگاشته هایی در موضوع غیبت به رشته تحریر درآورند. شیخ صدوق، بزرگ عالم امامی مذهب با نگارش کتاب «کمال الدین و تمام النعمة»، رسالت خود را در این باره ایفا کرد. وی در رؤیایی صادقه، به دیدار امام عصر (عج) شرفیاب می شود و امام (ع) به ایشان فرمان می دهد تا اثری در موضوع غیبت با یادکرد غیبت انبیای گذشته تدوین نماید (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۳-۴). کتاب وی اثری متفاوت با الغیبة نعمانی و شیخ طوسی است. الغیبة نعمانی با رویکردی روایی و الغیبة شیخ طوسی با رویکرد کلامی دنبال می شود اما کمال الدین صدوق در میانه این دو اثر است. وی با ترکیب تئوری های کلامی و روایات، طرحی نوین درانداخته است. ویژگی یادشده در «کمال الدین» سبب شده است تا مسائل غیبت در آن با نگاهی نو واکاوی شود.

بهره وری از زبان اثر در قالب شناخت سبک، یکی از راه های دستیابی به داده های نوین در نگاشته های مکتوب است. سبک شناسی ابزاری کاربردی در این زمینه به شمار

می‌آید؛ زیرا هدف از آن، کشف رابطه قانونمند و معنی‌دار میان مبانی زبان‌شناسی و زبان به کار رفته در متون ادبی و غیر ادبی است. مطالعات سبک‌شناسی در غرب از سال ۱۹۰۹ با اثر بالی از شاگردان فردینان دو سوسور آغاز شد و پس از آن مورد توجه زبان‌شناسان اروپایی قرار گرفت. این دانش گرچه در ابتدا در حوزه نقد ادبی مطرح بود اما با گسترش زبان‌شناسی، حوزه مستقلی پیدا کرد (داد، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲).

در موضوع سبک‌شناسی، آثار گوناگونی بویژه در رابطه با متون ادبی تولید شده است. «سبک‌شناسی» از محمد تقی بهار (بهار، ۱۳۴۹)، «درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری» از محمد تقی غیاثی (غیاثی، ۱۳۶۷)، «کلیات سبک‌شناسی» از سیروس شمیسا (شمیسا، ۱۳۷۳) و «سبک‌شناسی» محمود فتوحی (فتوحی، ۱۳۹۰) از جمله این تألیفات است. در رابطه با کتاب «کمال‌الدین» شیخ صدوق نیز نگاشته‌هایی چون «بررسی توصیفی و تحلیلی کمال‌الدین و تمام النعمة شیخ صدوق» از حیدر علی رستمی (رستمی، ۱۳۸۸)، «بررسی روش علمی شیخ صدوق با تکیه بر کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة» از ثقفیان و شجاعی (ثقفیان، علی؛ شجاعی، حسین، ۱۳۷۹) و «بررسی جایگاه اهمیت و اعتبارسنجی کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة» از پرویز آزادی (آزادی، ۱۳۹۰) به رشته تحریر درآمده است. واکاوی تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد تاکنون اثری با عنوان سبک‌شناسی کمال‌الدین شیخ صدوق تدوین نشده است. از این رو مقاله حاضر با توصیف و تحلیل داده‌های کمال‌الدین و با استفاده از مؤلفه‌های سبک‌شناسی در جهت شناخت سبکی آن تلاش کرده است.

گرچه سبک‌شناسی در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژی بررسی می‌شود اما در این تحقیق تنها لایه واژگانی و ایدئولوژی بحث می‌شود. از این رو در دنباله پس از مفهوم‌شناسی سبک و سبک‌شناسی، لایه واژگانی با کاوش در دو واژه «خليفة» و «غیبت» بررسی می‌شود. در لایه ایدئولوژی نیز توجیه مسائل غیبت بر پایه همانندیابی و ساختارمندی روایات بر پایه تئوری‌های کلامی را به گفتگو می‌نشینیم.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. سبک

سبک در اصل، واژه‌ای عربی است که در حقیقت به معنای ذوب کردن موادی چون طلا و نقره و ریختن آن در قالب مخصوص (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۱۷) و به‌طور مجازی در مورد گفتار بکار می‌رود (زمخشری، ۱۳۹۹، ص ۲۸۴). علمای ادب آن را طرز ویژه‌ای از نظم یا نثر و معادل «Style» در زبان انگلیسی در نظر گرفته‌اند (بهار، ۱۳۴۹). در اصطلاح زبان‌شناسان، شیوه کاربرد زبان در بافت معین، به وسیله شخص معین و برای هدف مشخص تعریف شده است (فتوحی، ۱۳۹۰، ص ۳۴).

ماهیت سبک با وجود مؤلفه‌های شش‌گانه گزینش انگیخته از زبان، هنجارگریزی، تکرار و تداوم، گونه کاربرد زبان، موقعیت گفتار و فردیت شکل می‌گیرد. مؤلفه نخست بدین معناست که سبک هنگامی هویت پیدا می‌کند که گوینده در گفتار یا انجام یک کار با شیوه‌های گوناگونی روبرو باشد و از میان آن یک شیوه را برگزیند. هنجارگریزی یعنی خروج از زبان عادی و معیار. در نگاه سبک‌شناسی در زبان معیار، کمترین نشانه از مشخصه‌های فردی یافت نمی‌شود. در واقع کلام در درجه صفر سخن قرار دارد و از قواعد دستوری و درست‌نویسی به‌طور کامل پیروی می‌کند. مؤلفه سوم، تکرار و تداوم است. پیدایش سبک در گرو بسامد بالای مشخصه‌های سبک‌ساز است نه کاربرد اندک و اتفاقی آن در متن. گونه کاربرد زبان از دیگر عناصر ماهیت‌ساز سبک است. زبان با عوامل گوناگون اجتماعی، جغرافیایی و تاریخی تحوّل می‌پذیرد و صورت‌های متنوعی برای مفهوم واحد درست می‌کند. گونه نوشتاری و گفتاری، گونه‌های محلی مثل لهجه‌ها، گونه‌های علمی، گونه مذهبی و گونه اجتماعی از انواع گونه‌های کاربرد زبان به شمار می‌آید. عامل پنجم در هویت سبک، موقعیت گفتار یا بافت موقعیتی است که شکل سخن را تعیین می‌کند. از آن جا که گفتار در تعامل اجتماعی صورت می‌گیرد، معنای آن تنها در بافت موقعیتی هویدا می‌شود. مقصود از فردیت در سبک، پژواک خصوصیات فردی گوینده چون ذوق و سلیقه و باورهای وی

در سخن است. این ویژگی‌ها ساختار و معنای کلام را از دیگر سبک‌ها تمایز می‌دهد و کیفیات روحی صاحب سخن را در گفتار او نمایان می‌کند (فتوحی، ۱۳۹۰، صص ۳۵-۶۳).

۲-۱. سبک‌شناسی

سبک‌شناسی، دانشی درجه دوم است که از نگاهی بالا به بررسی سبک می‌پردازد. سبک‌شناسی، «دانش شناسایی شیوه کاربرد زبان در سخن یک فرد، یک گروه یا در یک متن یا گروهی از متن‌ها» است (فتوحی، ۱۳۹۰، ص ۹۲). تکیه این دانش بر امور عینی و واقعی در متن است و به دنبال آن است که کدامیک از ویژگی‌های زبانی، راه فهم، تفسیر و ارزیابی متون را می‌گشاید. سبک‌شناسی در دو شاخه نظری و عملی مطالعه می‌شود. در شاخه نظری بحث‌های تئوریک چون تعریف و ماهیت سبک، اصول و معیارهای سبک، اقسام سبک و جز آن مطرح می‌گردد و در سبک‌شناسی عملی، گفتار و نوشتار کاربران زبان و تحلیل عینی سبک متون مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (فتوحی، ۱۳۹۰، صص ۹۲-۹۳). تمرکز سبک‌شناسی بر آن است که یک متن چگونه معنادار می‌شود و چه معنایی دارد (فتوحی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳).

یک سبک‌شناس به دنبال بسامدهای برجسته و معنادار زبانی است که نشان از عادت زبانی یا مشخصه پایدار فکری و روحی دارد. بر این اساس پس از تعیین پیکره متن و محدوده تحقیق، عناصر سبک‌ساز را شناسایی می‌کند. این عناصر در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژیک با مشخصه‌های تکرار و تداوم، هنجارگریزی و نقش‌مندی، تحلیل و تفسیر می‌شود. یکی از راه‌های بررسی سبک، مقایسه و تطابق آن با ویژگی‌های سبک متقابل از دیگر نویسندگان یا متون مشابه است (فتوحی، ۱۳۹۰، صص ۲۰۹-۲۱۳). در تحلیل آوایی، شیوه تلفظ واژگان در گفتار با استفاده از علم آواشناسی بررسی می‌شود. در تحلیل واژگانی، طریقه ساخت واژه‌ها، معنای آنها، دال‌ها و نشانه‌ها با یاری از دانش تکواژشناسی ممکن می‌شود. تحلیل نحوی با بررسی ساختمان جمله و روابط کلمات و تحلیل معناشناسیک و به کمک علم نحو محقق می‌گردد. تحلیل بلاغی یا معناشناسی ارزش صدق گزاره‌ها و مطابقت آن با واقع را دستور کار

خود قرار می‌دهد. تحلیل کاربردشناسی یا ایدئولوژیک نیز معنای سخن را در موقعیت و بافت بکار رفته آن به نظاره می‌نشیند (فتوحی، ۱۳۹۰، صص ۲۳۸-۲۳۹).

۲. سبک‌شناسی کمال‌الدین

لایه‌های آوایی، نحوی و بلاغی در سبک‌شناسی بیشتر متناسب با متون ادبی است؛ زیرا تولید این نوع آثار با هدف ایجاد متنی زیبا و ادبی است که آن را متمایز از دیگر نوشته‌ها می‌کند. بر این اساس سبک صدوق در «کمال‌الدین» در دو لایه واژگانی و ایدئولوژی دنبال می‌شود. در لایه نخست، واژگان «خلیفه» و «غیبت» و در لایه پسین، توجیه مسائل غیبت بر پایه همانندیابی و ساختارمندی روایات بر پایه تئوری‌های کلامی بیان می‌شود.

۲-۱. لایه واژگانی

سهم قابل توجهی از سبک در گرو نوع گزینش واژه‌هاست. واژگان جان‌دارند و در طول تاریخ تغییرات گوناگونی می‌پذیرند (فتوحی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۹). نقش شناخت انواع مختلف کلمات در آگاهی از سبک صاحب اثر، انکارناشدنی است. در مثل برخی از واژه‌ها رسمی و برخی عامیانه هستند. واژگان عامیانه در بافت گروه‌های پایین جامعه تولید می‌شود و مناسب موقعیت‌های رسمی نیست؛ همچنین زبان عامیانه، پررنگ، بدله‌آمیز و طنزآمیز است و با سرعت بالایی تغییر می‌کند (فتوحی، ۱۳۹۰، ص ۲۵۳). افزون بر آن واژگان رابطه معناداری با ایدئولوژی دارد و از این جهت به دو دسته نشان‌دار و بی‌نشان تقسیم می‌شود (فتوحی، ۱۳۹۰، صص ۲۶۰-۲۶۲).

واژگان نشان‌دار پربسامد در سبک شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین یافت‌شدنی است و بیانگر ایدئولوژی ویژه وی و دیدگاه‌های گوناگون بافت اجتماعی روزگار حیات اوست. به عنوان نمونه دو واژه «خلیفه» و «غیبت» پیوند عمیقی با نظرگاه صدوق و اندیشه مخالفان امامیه در این باره دارد. «خلیفه» در برابر دیگر کلمات چون «امام»، «عالم» و «حجت» بار معنایی خاصی را به دنبال می‌کشد. واژه «غیبت» نیز در مقابل «عدم»، دیدگاه ویژه امامیه را در این زمینه حکایت می‌کند.

۲-۱-۱. واژه خلیفه

کلمه «خلیفه» از واژگان محوری و پربسامد در اثر صدوق (م ۳۸۱ ق) است. وی در تبیین ماهیت امامت و مسائل مرتبط با آن به جای کاربرد کلمات «عالم»، «حجت» و «رئیس»، از واژه «خلیفه» بهره می‌برد. این در حالی است که محور بحث‌های امامت در «بصائر الدرجات» صفار (م ۲۹۰ ق) بر علم امام استوار است. نگاهی گذرا به باب‌های ترتیب یافته در بصائر این مدّعی را ثابت می‌کند. صفار نخست در طلب علم، ثواب و جایگاه عالم سخن می‌گوید، سپس مصداق حقیقی صاحبان علم را، آل محمد علیهم‌السلام معرفی می‌کند که دیگر افراد مأمور به رجوع به ایشان هستند (صفار، ۱۴۰۴، صص ۲-۵۶). چیش روایات کلینی (م ۳۲۹ ق) در «الکافی» نیز به شکلی است که پس از طرح کتاب عقل و جهل، فضل العلم و توحید، کتاب الحجة را اساس مطالب امامت قرار می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، صص ۱۶۸-۵۴۸). چنین نگاهی در مدرسه کلامی بغداد به شیوه‌ای متفاوت‌تر از زاویه دید صفار و کلینی رقم می‌خورد. ماهیت امامت در آثار متکلمان چون سیدمرتضی (م ۴۳۴ ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) با کلیدواژه «رئیس» دنبال می‌شود (سیدمرتضی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۷؛ طوسی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۰).

ابن بابویه با انتخاب آگاهانه «خلیفه» در عرضه مسائل امامت و غیبت، سبک منحصر به فردی اختیار می‌کند تا باور امامیه را به مخاطب خود منتقل نماید. به نظر می‌آید بیان این کلیدواژه در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) و ظرفیت گسترده آیه در اثبات وجوه گوناگون امامت، نگارنده را بر آن داشته تا آن را در مرکزیت اندیشه مهدویت جای دهد. در کلام الهی از آغاز جعل خلیفه سخن به میان آمده است؛ گفتاری که وسعت وجود خلیفه را به خوبی نمایان می‌کند و کلام امام صادق علیه السلام: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»، شاهد روشنی بر این برداشت است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴). طُرفه آنکه در این روایت و در روایات علّت نیاز به امام (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۱۰)، واژگان «حجت» و «امام» بکار رفته است اما شیخ صدوق همچنان بر استفاده از واژه «خلیفه» پافشاری دارد.

هم‌نشینی این کلمه با کلمات «حکمت» و «تدبیر»، زوایای دیگری از ماهیت امامت را روشن می‌کند. وجود خلیفه با حکمت همیشگی پایداری نظام هستی همراه است؛ زیرا با وجود وی، حدود اقامه می‌گردد و تبهکار به راه می‌آید (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴). این همان نتیجه‌ای است که صدوق در جمع‌بندی روایات نیازمندی به امام بیان می‌دارد که پایداری عالم و ایمنی مردمان از عذاب الهی مرهون وجود امام است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۰۹). شیخ در جای دیگری گوید: ثواب و عقاب و عبادات تنها در صورت اختیار بندگان معنا پیدا می‌کند؛ از این رو حکمت الهی اقتضا دارد تا خلیفه‌ای قرار دهد و حقوق و واجبات با وجود او سامان یابد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۶-۷). نگارنده کمال‌الدین در ادامه در اثبات غیبت و حکمت آن، واژه «تدبیر» را به «حکمت» می‌افزاید. بدین ترتیب که ظهور خلیفه در گرو حکمت الهی و تدبیر نسبت به امور مردم است که در صورت عدم امکان، تبدیل به ناپیدایی می‌شود (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۰). گفتگوی هشام بن حکم با عمرو بن عبید نیز در همین راستا معنا می‌شود. در استدلال هشام، همان‌طور که ضرورت تدبیر جوارح ظاهری (که به چشم دیده می‌شود)، دلیل محکمی بر وجود قلب (که غایب از دیدگان است و تشخیص و تدبیر با آن انجام می‌شود) است، همچنین تدبیر مردمان به جهت صلاح ایشان به دست امام غایب، دور از واقعیت نیست (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۱۰).

در نظر صدوق، خلیفه حدودی دارد که آن را از دیگر معانی متمایز می‌کند. نخست آنکه خلافت متفاوت از نبوت است. وجود خلیفه در هر زمانی ضروری است و خدا به اهل ایمان وعده داده تا ایشان را جانشینان خودش بر روی زمین قرار دهد (نور، ۵۵)^۱ در حالی که در دیگر آیات (احزاب، ۴۰)^۲ پیامبر ﷺ آخرین نبی خوانده شده است. از این رو دانسته می‌شود آنچه در آیه نخست وعده داده شده، غیر از نبوت است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱،

۱. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا.
 ۲. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

صص ۵-۶). دوم آنکه خلیفه، اسم مشترکی است که در موارد گوناگون و به معنای جانشینی بکار می‌رود، اما توجه به جهتی که خلیفه در آن جانشین قرار گرفته، بایسته است. در مثل اذان گوی مسجد برای خود جانشین و خلیفه اختیار می‌کند تا در نبود او، فقط اذان بگوید؛ همچنین است در مورد پروردگار که از صفات او هدایتگری و ستاندن حق اهل ایمان از دشمنان است و خلیفه الله تنها در این جهات جانشین خدا است نه آنکه شریک معبودی در کنار او باشد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۷-۸).

خلافت ترسیم شده در کمال‌الدین با توجه به آیه یاد شده با سه مسئله در امامت و غیبت در ارتباط است. نخست؛ عصمت خلیفه. صدوق در تبیین عصمت از فهم عرفی بهره می‌گیرد. به گفته وی جانشینی فرد ستمکار در عرف مردم، نشانه ستم‌پیشگی پادشاهی است که وی را در این جایگاه قرار داده است. در مقابل، دادگری خلیفه بر انصاف فرمان‌روا دلالت دارد. بر این اساس بی‌تردید خلیفه الهی، معصوم است؛ زیرا نشان از عدالت پروردگار دارد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵). همچنین خلافت به کسی می‌رسد که از پلشتی‌ها و خیانت به بندگان دور باشد؛ زیرا ناراستی او نشان از خیانت خدا دارد و خداوند منزّه از این ویژگی است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۰).

دوم؛ نصب خلیفه بر عهده خدا. در اندیشه امامیه بر خلاف اهل سنت، خداوند امام را نصب می‌کند. پروردگار از جعل خلیفه بدست خویش خبر داده و فرشتگان را بر آن شاهد گرفته است. از این رو کسی که ادعا کند اختیار خلیفه به گردن مردم است، باید شاهد اقامه کند؛ زیرا شهادت بر عهده مدّعی است. شاهد وی نیز بایسته است همه فرشتگان باشند؛ زیرا ادعای بزرگ (اختیار خلیفه بدست مردم)، شاهد بزرگ می‌طلبد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵). افزون بر آن سجده بر آدم علیه السلام، نفاق شیطان و اخلاص فرشتگان را نمایان کرد و اگر اختیار خلیفه بدست مردم از جمله افراد منافق باشد، حالات درونی بندگان از نفاق و حسد و اخلاص هویدا نمی‌شود؛ زیرا منافق، شخص فرمان‌بر از خود را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶). دیگر آنکه فرشتگان با فضل و عصمتی که دارند، حق اختیار خلیفه را ندارند، پس چگونه

ممکن است، انتخاب امام با مردم باشد در حالیکه به بسیاری از مسائل جهل دارند و خدا احکامی چون نماز، زکات، حج را که مرتبه پایین تری از امامت دارند به آنان نسپرده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۹).

سوم؛ غیبت حجت الهی. بنابر مفاد آیه یادشده، فرشتگان پیش از خلقت آدم علیه السلام و در غیاب آن حضرت، به وی ایمان آورده‌اند. چنین غیبتی شدیدتر از ناپیدایی امام مهدی علیه السلام برای مردم روزگار غیبت ایشان است؛ زیرا ملائکه قبل از آدم علیه السلام خلیفه‌ای ندیده بودند اما مردم دوره غیبت امام زمان علیه السلام، گزارش خلفای پیشین برای ایشان بیان شده است و با آگاهی از این اخبار گویا حجت‌های الهی را دیده‌اند. البته ایمان امت به امام غایب در عصر غیبت، ارزش بیشتری نسبت به ایمان ملائکه به خلیفه غایب دارد؛ زیرا غیبت آدم علیه السلام از سوی پروردگار بوده است در حالیکه غیبت امام مهدی علیه السلام از ناحیه دشمنان صورت گرفته است. دشمنان، حق امام زمان علیه السلام را غصب کرده و بر پیروان آن حضرت ستم‌های فراوان روا داشته‌اند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۲).

۲-۱-۲. واژه غیبت

«غیبت» از دیگر واژگان پربسامد کمال‌الدین است. تکرار این کلمه به‌طور طبیعی زیاد است؛ زیرا این کتاب از نوع آثار غیبت‌نگاری است و صدوق آن را به توصیه امام زمان علیه السلام در یادکرد غیبت‌های پیامبران گذشته تألیف کرده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳). شیخ از ابتدا این واژه را در معنای پنهان بودن به کار می‌برد و مرزبندی آن را با «عدم» معین می‌کند. در مثل وی آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰) را دلیل قوی بر غیبت امام می‌داند؛ زیرا خدا با جعل خلیفه، پیروی از او را خواسته است و ابلیس نفاقش را و فرشتگان ایمان به خلیفه غایب را در دل پنهان داشتند. در اندیشه صدوق ایمان به غیب، پرتواب‌تر است؛ چه آنکه خالی از هر عیب و آفت می‌باشد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۱). همچنین به گفته او سجده فرشتگان به مقصود عبودیت در درگاه الهی، اطاعت از آدم علیه السلام و بزرگداشت حجت‌های پنهان در ضلب آدم علیه السلام رخ

داده و حدیث امام صادق علیه السلام شاهد بر آن است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۱۳-۱۴).^۱

معنایابی «غیبت» هنگامی دقیق تر می شود که صدوق از واژه «ستر» و مرادفات آن چون «خفاء» و «کتمان» در توضیح غیبت بهره می برد. شیخ، علت استتار امام را حکمت الهی معرفی می کند و در تأیید آن به روایت امام صادق علیه السلام تمسک می کند. در بیان امام علیه السلام زیست برخی از فرستادگان پروردگار، آشکار و برخی دیگر در خفاء بوده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۰-۲۱).^۲ این تقسیم بندی در حدیثی دیگر با تعبیر «ظاهر مشهور» و «غایب مستور» آمده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۰۷).^۳ از این رو اگر جان امام در خطر یفتند، زمان ظهور به پایان می رسد و شخص او از دیده ها پنهان می شود (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴۷) و چنین غیبتی در تنافی با امامت حجت الهی نیست، همان گونه که ستر نبی اکرم ص در غار ناسازگار با نبوت وی نمی باشد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴۹).

تبیین معنای این کلمه در مواجهه ابن قبه با شبهات معتزله با قوت بیشتری دنبال می شود. به گفته معتزله، امام عسکری علیه السلام، نصی بر امامت امام پس از خود بیان نفرموده است. ژرف نگری ابن قبه در گفته های معتزله، بن مایه شبهات آنان را در یک گزاره نمایان می کند که اگر امام عسکری علیه السلام نصی بر امام پس از خود داشته باشد، غیبت رخ نخواهد داد. وی در پاسخ، یاد آور می شود که غیبت هم معنای «عدم» نیست. گاهی انسان در یک شهر و در میان قوم و دوستان، آشنا و آشکار است و از اهالی شهری دیگر و دیگر اقوام و دشمنان، ناپیدا می باشد؛ بنابراین غیبت او نه به معنای نیستی بلکه به معنای مخفی بودن از دشمنان و از دوستانی است که امر او را کتمان نمی کنند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶۱).

مرزبندی غیبت به معنای ناپیدایی با عدم، دیگر بار به مناسبت بررسی «فترت»

۱. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَقَفُوا عَلَى عَظِيمٍ مَنَزِلِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَعَلِمُوا أَنََّّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ ثُمَّ عَنَيْتُهُمْ عَنْ أَنْبَارِهِمْ وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَحَبَّتِهِمْ وَ قَالَ لَهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَغْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

۲. قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ لِلَّهِ رُسُلًا مُسْتَعْلِينَ وَ رُسُلًا مُسْتَحْفِينَ.

۳. لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَشْتُورٌ.

خودنمایی می‌کند. بر پایه برخی دیدگاه‌ها، در امامت همانند نبوت، فترت و انقطاع پدید آمده است. صدوق این اندیشه را در ناسازواری با روایاتی می‌داند که خالی نبودن زمین از حجت الهی در هر زمانی را یادآور شده است. در نگرگاه وی، فترت تنها در رسولان تصویر می‌شود؛ زیرا هر یک به جهت عرضه شریعت نو و نسخ شریعت پیشین فرستاده شده‌اند. از این رو میان رسول پیشین و رسول پسین فاصله زمانی وجود دارد و ارسال رُسل پشت سر هم صورت نمی‌گیرد. فترت در رسول به این معنا نیست که میان هر یک از آنان، حجت‌های الهی وجود ندارد، بلکه در این بین انبیا و اوصیاء زیادی قرار دارد تا علوم و وصایا نگهداری شود؛ همچنین است پس از ختم رسالت که زمین از وصی و امام هدایت‌گر خالی نیست تا حجت بر همگان تمام شود. در فترت میان عیسی علیه السلام و محمد ص نیز، رسول و نبی و وصی ظاهر نبوده است، اما انبیا و ائمة ناپیدا وجود داشته‌اند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۶۵۶-۶۵۹). شیخ با واکاوی بیشتر واژه «فترت»، هم‌سویی آن را با غیبت نمایان می‌کند. وی پس از طرح برخی روایات نتیجه می‌گیرد که فترت به معنای اختفاء، سرّ، ناپیدایی و خودداری از ظاهر شدن است نه آنکه به معنای عدم باشد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۶۶۵-۶۶۶).

۲-۲. لایه ایدئولوژیک

نگرش هر انسانی در سبک گفتار و نوشتار وی نمودار می‌شود. از این رو ویژگی‌های کلامی با ایدئولوژی و وضعیت اجتماعی افراد، رابطه نزدیکی دارد (فتوحی، ۱۳۹۱، ص ۳۴۵). زبان شیخ صدوق در کمال‌الدین نیز دربردارنده سبک ویژه اوست که گفتمان وی را در بحث غیبت بازتاب می‌دهد. وی این کتاب را در پاسخ به مسائل پیش آمده از غیبت امام عصر علیه السلام نگاشته است و در سرآغاز اثر، انگیزه تألیف را چالش مخاطبان شیعی در مواجهه با امر امام دوازدهم می‌داند که غیبت حجت الهی آنان را به وادی حیرت کشانده و شبهات، راه روشن راستین را بر آنان تیره نموده است. صدوق حتی از دانشمند بزرگی به نام شیخ نجم الدین از بخارا، سخن به میان می‌آورد که در مواجهه با شبهات غیبت، تردید به دلش راه یافته است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲-۳). توصیف شیخ صدوق

از این دوره، نشان می‌دهد که آسیب‌های طول غیبت یک سده‌ای در بدنه جامعه شیعی رسوخ پیدا کرده است؛ از این رو در لایه ایدئولوژیک، همانند یابی را یکی از راه‌های چاره‌ساز در حیرت‌زدایی مخاطب می‌داند و به صورت پربسامد و در سراسر کتاب از این سبک بهره می‌برد.

۳. توجیه مسائل امامت و غیبت بر پایه همانندیابی

در بینش شیخ صدوق، همانندی امامان با انبیا علیهم‌السلام در امور مختلف چون غیبت، راه‌حل بی‌اشکالی است؛ زیرا پیامبران سرچشمه و اساس پیشوایان معصوم علیهم‌السلام و امامان، جانشینان رسولان هستند. بر پایه کلام الهی، ائمه علیهم‌السلام همسان انبیا، حجت خداوند و اطاعتشان واجب است. در مثل مصداق «أُولَى الْأَمْرِ» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند که پیروی از آنها چون فرمان‌بری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازم است. در برخی روایات، مشابهت میان امیرمؤمنان علیه‌السلام و انبیا به تصویر کشیده می‌شود. به‌طور نمونه منزلت امام علی علیه‌السلام نسبت به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند منزلت هارون به موسی علیه‌السلام معرفی شده است.^۱ همچنین علی علیه‌السلام در علم با آدم علیه‌السلام، در سازش با نوح علیه‌السلام، در بردباری با ابراهیم علیه‌السلام، در زیرکی با موسی علیه‌السلام و در زهد با داوود علیه‌السلام شباهت دارد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۳-۲۶).^۲ در نتیجه بهره‌وری از شباهت‌های میان امام عصر علیه‌السلام و پیامبران در امر غیبت، راه‌گشاست و پاسخ درخوری برای شبهات به شمار می‌آید.

در کمال‌الدین، مسائل گوناگونی از غیبت بر پایه همانندیابی حل شده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

الف) شک در نسب امام غایب: در باور زیدیه، بیشتر مردم در صحت نسب امام علیه‌السلام

۱. «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

۲. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي سَلْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي فَطَانَتِهِ وَ إِلَى دَاوُدَ فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرُوا إِلَى هَذَا قَالَ فَنَظَرْنَا فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ كَأَنَّمَا يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ.»

تردید دارند؛ زیرا امام عسکری علیه السلام را دارای فرزند نمی‌دانند؛ همچنین درگیری مادر امام عسکری علیه السلام با جعفر بر سر میراث نشان می‌دهد که آن جناب علیه السلام فرزندی نداشته است. شک زیدیه، شبیه تردید بنی اسرائیل در نسب مسیح علیه السلام و بدگمانی آنان نسبت به مریم علیه السلام است. همان‌گونه که سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره نشانه درستی نسب و راستی نبوت اوست، همچنین است امام مهدی علیه السلام که ظهور وی همراه با عرضه نشانه‌ها و براهین بر صدق اصالت اوست. دعوی بر سر میراث نیز دلالتی بر مدعای زیدیه ندارد؛ زیرا آنگاه که موسی علیه السلام در کودکی در آب رها شد، اگر پدرش عمران از دنیا می‌رفت، حکم میراث او همانند میراث امام عسکری علیه السلام بود و بر نفی فرزند دلالتی نداشت (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۷۹-۸۱).

ب) ولادت مخفیانه: ولادت پنهانی امام زمان علیه السلام چون تولد موسی علیه السلام است که در روزگار خفقان فرعون، در خفا به دنیا آمد و پس از فرمان الهی، ظاهر شد. امام رضا علیه السلام در توصیف امام غایب فرمودند: پدر و مادر فدای او که هم‌نام جدم پیامبر صلی الله علیه و آله و همانند موسی بن عمران علیه السلام است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۷).^۱

ج) امامت در کودکی: به گفته زیدیه، امام مهدی علیه السلام هنگام شهادت پدر در سنین طفولیت بوده است و منصب امامت به کودک نمی‌رسد؛ زیرا کسی شایسته امامت است که ریاست و سرپرستی امت را بر عهده گیرد، شجاع‌ترین افراد باشد و امور جنگ و سپاه و دفاع از وطن را مدیریت کند، در حالیکه فرزند خردسال سزاوار چنین کارهایی نیست. بیان این شبهه از زیدیه، ناآشنایی آنان با آیات قرآن را می‌رساند. عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت و نبوت خویش را اعلام نمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم، ۳۲)، یحیی علیه السلام نیز در نوباوگی، حکمت را دریافت کرد: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، ۱۲)؛ بنابراین مخالفت زیدیه با امامت در کودکی، انکار کلام الهی است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۷۹).

د) وقوع غیبت: بنابر گفتار مخالفان امامیه، امامان پیشین شیعیان ظاهر بوده‌اند و غیبت

۱. «بَابِي وَ أُمِّي سَمِيُّ جَدِّي صلی الله علیه و آله وَ شَبِيهِ وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع.»

آخرین امام بر خلاف شیوه آنان است. اشکال ایشان برخاسته از بی توجهی به روزگار حجت‌های خداست که پیدایی و ناپیدایی‌شان در دولت‌های باطل بر مدار حکمت و تدبیر است. از این رو به بیان امام صادق (ع) برخی از رسولان الهی ظاهر و برخی غایب بوده‌اند.^۱ ابراهیم (ع) از ولادت تا هنگام فرمان به ظهور امرش، در میان مردم ناشناخته بود. موسی (ع) در دولت سرای فرعون زیست در حالیکه به امر او ناآگاه بودند؛ بنابراین غیبت امام عصر (ع) نیز موافق با سنت انبیا پیشین جاری شده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۰-۲۲).

ه) حیرت امت: طول مدّت غیبت بر حیرت افراد جامعه می‌افزاید و ناپایداری باور را به بار می‌آورد. چنین آسیبی در دوره نبود شخص امام، بی‌مانند نیست. میقات سی روزه موسی (ع) با پروردگارش، به چهل روز انجامید و قوم موسی (ع) در این درنگ ده روزه، با هارون (ع) مخالفت نموده و گوساله پرست شدند. اگر مدّت کوتاه غیبت موسی (ع)، رویگردانی از پیروی نبی خدا را در پی داشته است، طول غیبت امام مهدی (ع) نیز حیرت‌افزایی و بازگشت از باورهای درست را به دنبال می‌آورد و تعجب‌آور نیست (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۱۶-۱۷).

موارد دیگر همانند یابی در این اثر در مسائلی چون لزوم حجّت و تبعیت از امام غایب (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۱۲-۱۳ و ۲۸-۳۲ و ۴۸-۴۹ و ۸۵)، کارکرد امام در دوره غیبت (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۴۹-۵۱) و چرایی عدم ظهور (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۴۷ و ۸۷) دیده می‌شود. علاوه بر آن در بخش روایات کتاب، باب مفصلی در یادکرد غیبت پیامبران پیشین و نبی اکرم (ص) گشوده شده است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۱۲۷-۲۰۱).

۴. ساختارمندی روایات بر پایه تئوری‌های کلامی

شیخ صدوق نگارش کمال‌الدین را در نیشابور آغازیده است. وی در طلیعه کتاب و سخن از انگیزه‌های تألیف، بازگشت از سفر مشهد و اقامت در نیشابور را یادآور می‌شود

۱. «قَالَ الصَّادِقُ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع: يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ لِلَّهِ رُسُلًا مُسْتَعْلِينَ وَ رُسُلًا مُسْتَحْقِينَ».

و از حیرت شیعیان در امر غیبت امام مهدی علیه السلام ناله سر می‌دهد. یکی از عوامل حیرت‌زای شیعیان، ورود شبهات از سوی نحله‌های فکری گوناگون در امامیه و اهل سنت در این دوره است. به گزارش مقدسی، معتزله در نیشابور بروز داشته اما مذهب غالب نبوده است. شیعیان و کرامیان حضور نقش‌آفرین داشته‌اند. غلبه با اصحاب ابوحنیفه بوده و اهالی حومه شهر، شافعی مذهب هستند (مقدسی، ۱۴۱۱، ص ۳۲۳). البته شواهد گوناگونی، حضور و نفوذ زیدیه را در نیشابور در این روزگار تأیید می‌کند. وجود نسل اول زبایان زیدی مذهب و نوادگان زید در نیشابور و حمایت اهل نیشابور از ابوالحسن زبای گواه بر این مدعاست (ستار، ۱۳۹۹، ص ۲۲). به‌طور نمونه مجلس هشاد و نهم امالی شیخ صدوق در خانه نقیب سادات و بزرگ آل زباره، سید ابومحمد یحیی بن محمد علوی (م ۳۷۶) برگزار شده است (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۶۰۸).

در کمال‌الدین صدوق رویارویی اندیشه امامیه در غیبت امام زمان علیه السلام با دیدگاه فرقه‌های کیسانیه، ناووسیه و واقفیه، معتزله و زیدیه دیده می‌شود. کیسانیه، محمد بن حنفیه را مصداق امام غایب می‌دانست. به‌طور نمونه سید حمیری در ابتدا کیسانی بود و پس از دیدار با امام صادق علیه السلام و مشاهده علامت‌های امامت به مذهب امامیه گروید (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۳۲-۳۵). ناووسیه به غیبت امام صادق علیه السلام و واقفیه به غیبت امام کاظم علیه السلام و امام عسکری علیه السلام باور داشتند در حالیکه اخبار وفات امام کاظم علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به صراحت نادرستی ادعای آنان را روشن می‌کند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۳۷-۴۴). معتزله وجود حجت غایب را زیر سؤال می‌برد. در نگرگاه ابن بشر، امامیه نیازمند اثبات وجود امامی است که ادعای اطاعتش را می‌کنند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۵۱-۵۳). زیدیه نیز وجود امام عصر علیه السلام را انکار کرده‌اند و بیشترین حجم شبهات در کمال‌الدین مرتبط با این فرقه است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۶۳-۱۲۶). خود صدوق هم به این واقعیت اشاره می‌کند که در مسئله غیبت، زیدیه شدیدترین فرقه‌ها علیه شیعه است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۲۶). صدوق به‌عنوان عالم بزرگ شیعه برای پاسخ‌گویی به این شبهات و به هدف تردیدزدایی از شیعیان، احساس مسئولیت می‌کند. از این‌رو در بخش کلامی کتاب، اشکالات را مطرح می‌کند و به آن پاسخ شایسته می‌دهد. به‌طور کلی دیدگاه

شبهه‌اندازان با نگاه سبک‌شناسانه در دو دسته جای می‌گیرد:

نخست؛ گروهی که باور به تفکر غیبت و وجود حجت ناپیدا دارد اما مصداق آن را امام زمان علیه السلام نمی‌داند. کیسانیه، ناووسیه و واقفیه به این اندیشه اعتقاد دارند؛ بنابراین صدوق در مقابله با آنان دو جهت نفی و اثبات را رعایت می‌کند. وی در جهت نفی به گزارش اخباری روی می‌آورد که به وفات ائمه غایب این فِرَق اشاره دارد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۳-۳۷). به‌طور مثال گفتگوی حیان بن سراج کیسانی مذهب با امام صادق علیه السلام به تصویر کشیده شده است که امام علیه السلام، وفات محمد بن حنفیه را یادآور می‌شود (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۶).^۱ همچنین اخبار موسی بن جعفر و حسن بن علی عسکری علیه السلام نظرگاه واقفیه را رد می‌کند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۳۷-۴۴). جهت اثباتی عملکرد صدوق را باید در بخش روایات پیگیری کرد. از اینجا ساختارمندی روایات کمال‌الدین بر پایه تنوری کلامی شیخ نمود پیدا می‌کند. بخشی از احادیث کتاب، نصوصی است که مصداق امام قائم و غایب را دوازدهمین وصی و حجة بن الحسن علیه السلام معرفی می‌کند. روایات این باب به ترتیب از کلام پروردگار و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا امام عسکری علیه السلام ادامه دارد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۵۰-۳۳۲، ج ۲، صص ۳۳۳-۴۰۹).

دوم؛ معتزله و زیدیه که به وجود حجت غایب باور ندارند و در واقع غیبت را همسان با عدم می‌انگارند. در مثل علی بن احمد بشار از دانشمندان معتزلی است که پیروی از امام غایب را فرع اثبات وجود او می‌داند. شیخ صدوق نیز از پاسخ‌های ابن قبه رازی در رد ابن بشار بهره می‌گیرد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۵۱-۶۰). به نظر می‌آید انتخاب

۱. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: دَخَلَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا حَيَّانُ مَا يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ يَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ يُورَثُ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ عَادَهُ فِي مَرَضِهِ وَفِيمَنْ عَمَّضَهُ وَادْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَرَوَّجَ نِسَاءَهُ وَفَسَمَ مِيرَاثَهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا مِثْلُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمِثْلِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ شُبِّهَ أَمْرُهُ لِلنَّاسِ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام شُبِّهَ أَمْرُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ عَلَى أَغْدَائِهِ قَالَ بَلْ عَلَى أَغْدَائِهِ فَقَالَ أَتَرَاهُمْ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ عليه السلام عَدُوَّ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَقَالَ لَا فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام يَا حَيَّانُ إِنَّكُمْ صَدَقْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْطَدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا شَوْءَ الْعَذَابِ إِمَّا كَانُوا يَصْطَدِفُونَ.

ابن قبه افزون بر قدرت کلامی وی، مذهب پیشینی او باشد که معتزلی بوده است. شبهات زیدیه اما در طیف گسترده‌تری بر پیکره اندیشه شیعیان وارد شده است. انکار احادیث با مضمون خلفا یا امرای دوازده گانه یکی از اشکالات زیدیه است (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶۷). پاسخ به این شبهه در ضمن روایاتی آمده است که اشاره به دوازده امام دارد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۵۶-۲۸۵). نمونه دیگر ساختارمندی روایات با تئوری کلامی در جایی است که شیخ در پاسخ به زیدیه از گفتار یکی از مشایخ بهره می‌برد. آن دانشمند شیعی، حدیث ثقلین را مورد اتفاق امامیه و زیدیه می‌داند و به تبیین آن می‌پردازد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۶۳-۶۴). به همین مناسبت صدوق در باب خالی نبودن زمین از حجت الهی تا قیامت، احادیث ثقلین را بیان می‌کند و به معناشناسی تفصیلی آن می‌پردازد (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۲۳۴-۲۵۰). به طور کلی، روایات غیبت‌های پیامبران پیشین (صدوق، ۱۳۹۵، صص ۱۲۷-۲۰۱)، نیازمندی به امام (صدوق، ۱۳۹۵، صص ۲۰۱-۲۱۰)، اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام (صدوق، ۱۳۹۵، صص ۲۱۱-۲۲۰) و خالی نبودن زمین از حجت الهی (صدوق، ۱۳۹۵، صص ۲۲۰-۲۵۰) با نگاه ساختارمندی روایات صدوق در پاسخ به شبهات معتزله و زیدیه توجیه می‌شود؛ زیرا در آن اصل وقوع غیبت و ضرورت وجود امام در هر زمانی ثابت می‌شود.

نتیجه‌گیری

تحلیل و بررسی آثار مهم مهدویت‌پژوهی از راه‌های گوناگونی چون سبک‌شناسی امکان‌پذیر می‌شود. کتاب کمال‌الدین شیخ صدوق از غیبت‌نگاری‌های سده چهارم است که شناخت سبک آن، معلومات بدیعی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد و سبک‌شناسی آن در دو لایه واژگانی و ایدئولوژی قابل پیگیری است. در لایه نخست، «خلیفه» از واژه‌های پربسامد و پرنقش به شمار می‌آید. صدوق ماهیت امامت را با «خلیفه» تعریف می‌کند و وجود او را به حکمت و تدبیر الهی برای همه عوالم ضروری می‌داند؛ زیرا نبود او نظام هستی را ناپایدار می‌کند. از دیگر سو خلافت از نبوت متمایز

است و خلیفه الله در هدایتگری جانشین پروردگار است نه آنکه همسان خدا، معبود دیگر انسان‌ها باشد. خلافت الهی ارتباط تنگانی با عصمت شخص خلیفه دارد؛ زیرا نصب فرد ستم‌پیشه، نشان از خیانت پروردگار نسبت به مردمان دارد و خدا منزله از چنین صفتی است؛ همچنین نصب خلیفه به دست خدا از دیگر ملزومات تبیین این واژه به شمار می‌رود؛ چه آنکه فرشتگان با جایگاه ویژه‌شان، حقّ اختیار امام را ندارند و افراد امت به طریق اولی چنین حقی نخواهند داشت. «غیبت»، دیگر واژه پربسامد کمال‌الدین است. صدوق در جهت معنایی درست این واژه تلاش می‌کند تا مرزبندی آن را با «عدم» معین نماید. وی در این مسیر از کلماتی چون «ستر» و «خفاء» و روایات مرتبط، یاری می‌جوید و دیگر بار در توضیح «فترت» نیز به مفهوم حقیقی غیبت اشاره می‌کند.

سبک برجسته صدوق در لایه ایدئولوژی، همانند یابی است. بدین ترتیب وی شباهت‌یابی ائمه علیهم‌السلام با انبیای پیشین را پاسخگویی مناسب برای شبهات گوناگون در موضوع غیبت می‌یابد. در مثل شک زیدیه در نسب امام غایب همسان شک بنی اسرائیل در نسب مسیح علیه‌السلام است و همان‌گونه که سخن گفتن عیسی علیه‌السلام در گهواره، صدق نبوت وی را در پی داشت، نشانه‌های امامت از حضرت حجت علیه‌السلام دلیل راستی امامتش خواهد بود؛ همچنین ولادت مخفیانه امام مهدی علیه‌السلام همسان به دنیا آمدن پنهانی موسی علیه‌السلام است. دومین سبک شیخ در این لایه، ساختارمندی روایات وی بر پایه تئوری‌های کلامی اوست. به‌طور کلی تقابل صدوق در کمال‌الدین با دو دیدگاه است: کیسانیه، ناووسیه و واقفیه که غیبت را می‌پذیرند اما مصداق امام غایب را امام زمان علیه‌السلام نمی‌دانند، و زیدیه و معتزله که اصل غیبت را زیر سؤال می‌برند. شیخ صدوق در بخش نخست کتاب به شبهات این دو دسته پاسخ می‌گوید و در بخش روایات، به تناسب احادیثی را برای تبیین پاسخ‌های داده شده به هر دو گروه ایراد می‌کند.

فهرست منابع

* قرآن

آزادی، پرویز. (۱۳۹۰). بررسی جایگاه اهمیت و اعتبارسنجی کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة، مطالعات قرآن و حدیث. شماره ۸، صص ۱۵۱-۱۸۰.

بهار، محمد تقی. (۱۳۴۹). سبک‌شناسی (چاپ سوم). تهران: امیر کبیر.

ثقفیان، علی؛ شجاعی، حسین. (۱۳۹۷). بررسی روش علمی شیخ صدوق با تکیه بر کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة. بلاغ‌مبین، شماره ۵۴ و ۵۵، صص ۳-۴۲.

داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی (چاپ سوم). تهران: مروارید.

رستمی، حیدر علی. (۱۳۸۸). بررسی توصیفی و تحلیل کمال‌الدین و تمام النعمة شیخ صدوق (چاپ اول). قم: بوستان کتاب.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۹۹). أساس البلاغة (چاپ اول). بیروت: دار صادر.

ستار، حسین. (۱۳۹۹). نقش نیشابور در شکل‌گیری شخصیت علمی و تدوین آثار شیخ صدوق. نشریه تاریخ و فرهنگ، شماره ۲، صص ۹-۳۵.

سیدمرتضی. (۱۴۰۷). الشافی فی الإمامة (چاپ دوم). تهران: مؤسسة الصادق علیه السلام.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). کلیات سبک‌شناسی (چاپ دوم). تهران: انتشارات فردوس.

صدوق، محمد بن علی. (۱۳۷۶). الأمالی (چاپ ششم). تهران: کتابچی.

صدوق، محمد بن علی. (۱۳۹۵). کمال‌الدین و تمام النعمة (چاپ دوم). تهران: اسلامی، تهران.

صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴). بصائر الدرجات (چاپ دوم). قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۲). تلخیص الشافی (چاپ اول). قم: محبّین.

غیاثی، محمد تقی. (۱۳۶۸). درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری (چاپ اول). تهران: شعله اندیشه.

فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). سبک‌شناسی؛ نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها (چاپ اول). تهران: سخن.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). العین (چاپ دوم). قم: مؤسسة الهجرة.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامية.

مقدسی، محمد بن احمد. (۱۴۱۱). أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. قاهره: مكتبة مدبولي.

نعمانی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۷). الغیة (محقق: علی اکبر غفاری، چاپ اول). تهران: نشر صدوق.

References

* The Holy Quran

- Azadi, P. (2011). Examining the significance, status, and validation of *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma*. *Quran and Hadith Studies*, (8), pp. 151–180. [In Persian]
- Bahar, M. T. (1970). *Stylistics* (3rd ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Dad, S. (2006). *Dictionary of literary terms* (3rd ed.). Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Farahidi, K. b. A. (1988). *Al-'Ayn* (Vol. 5, 2nd ed.). Qom: Mu'assasat al-Hijra. [In Arabic]
- Fotouhi, M. (2011). *Stylistics: Theories, approaches, and methods* (1st ed.). Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Kulayni, M. b. Y. (1986). *Al-Kafi* (Vol. 1, 4th ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. [In Arabic]
- Moghadasi, M. b. A. (1990). *Ahsan al-Ta'qasim fi Ma'rifat al-Aqalim*. Cairo: Maktabat Madbuli. [In Arabic]
- Numani, M. b. I. (2018). *Al-Ghayba* (A. A. Ghaffari, Ed., 1st ed.). Tehran: Sadouq Publications. [In Arabic]
- Qiyasi, M. T. (1989). *An introduction to structural stylistics* (1st ed.). Tehran: Sho'leh-ye Andisheh. [In Persian]
- Rostami, H. A. (2009). *A descriptive and analytical study of Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma by Shaykh Saduq* (1st ed.). Qom: Bustan-e Ketab. [In Persian]
- Saduq, M. b. A. (1997). *Al-Amali* (6th ed.). Tehran: Ketabchi. [In Arabic]
- Saduq, M. b. A. (2016). *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma* (Vols. 1 & 2, 2nd ed.). Tehran: Islamiyya. [In Arabic]
- Saffar, M. b. H. (1984). *Basa'ir al-Darajat* (2nd ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
- Saqafiyan, A., & Shojaei, H. (2018). Examining the scientific method of Shaykh Saduq with an emphasis on *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma*. *Balagh Mubin*, (54 & 55), pp. 3–42. [In Persian]

- Sattar, H. (2020). The role of Neishapur in shaping the scholarly personality and works of Shaykh Saduq. *Journal of History and Culture*, (2), pp. 9–35. [In Persian]
- Sayyid Murtada. (1986). *Al-Shafi fi al-Imama* (Vol. 1, 2nd ed.). Tehran: Mu'assasat al-Sadiq. [In Arabic]
- Shamisa, S. (1994). *General stylistics* (2nd ed.). Tehran: Ferdows Publications. [In Persian]
- Tusi, M. b. H. (2003). *Talkhis al-Shafi* (1st ed.). Qom: Muhibbin. [In Arabic]
- Zamakhshari, M. b. U. (2020). *Asas al-Balaghah* (1st ed.). Beirut: Dar Sadir. [In Arabic]